

دوفصلنامه «پژوهش‌های نوین در آموزه‌های قرآن و سنت»  
سال دوم، شماره چهارم - پائیز و زمستان ۱۳۹۸؛ صص ۲۶-۹

## بررسی مقام خلیفه‌اللهی انسان از منظر فخر رازی (با تکیه بر نظرات تفسیری او در تفسیر مفاتیح الغیب)

حسین محمدی فام<sup>۱</sup>

سید مجید نبوی<sup>۲</sup>

(تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۱۹)

### چکیده

یکی از مباحث کلامی که ریشه در آیات قرآن کریم داشته و با بحث انسان‌شناسی در رابطه مستقیم است، موضوع "خلیفه‌اللهی انسان" است. روش گردآوری اطلاعات در این مقاله کتابخانه‌ای و روش تحقیق مقاله توصیفی-تحلیلی است.

در این مقاله نگاه فخر رازی دانشمند و متکلم بزرگ اهل سنت به این موضوع تبیین شده است و مسائل مرتبط با بحث در برخی آثار او از جمله تفسیر مفاتیح الغیب، مورد بررسی قرار گرفته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد معنای خلیفه‌اللهی انسان از نظر فخر رازی، ولایت و قدرت تصرف تکوینی و تشریحی است که از طرف خداوند به برخی بندگان عطا می‌شود. اعطای این مقام شرافتی خاص به انسان داده، لذا انسان اشرف مخلوقات محسوب می‌گردد.

از مطالعه تفسیر کبیر فخر رازی و دیگر آثار وی چنین بر می‌آید که او معتقد است مقام خلافت‌اللهی بالقوه در تمام انسانها موجود است ولی فقط پاکان از گناه و عصیان هستند که این مقام را به طور بالفعل کسب می‌کنند.

ملاک انتخاب‌اللهی حکیم در اعطا کردن مقام خلافت‌اللهی به انسان نیز در علم و عقل و بعد ملکوتی او خلاصه می‌شود که از نتایج دارا بودن این مقام، افضلیت انسان بر فرشتگان و اشرف مخلوقات بودن اوست.

**کلید واژه:** فخر رازی، خلیفه‌اللهی، خلافت، اشرف مخلوقات، انسان، آدم(ع)، داوود(ع).

۱. فارغ التحصیل دکترای مذاهب کلامی دانشگاه ادیان و مذاهب، hosseinfam110@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری قرآن و حدیث دانشگاه اراک، majidnabavi1366@gmail.com

## ۱- مقدمه

مباحث کلامی در دنیای اسلام دارای گستره‌ای وسیع و عمیق می‌باشد. با توجه به گرایش‌ها و مذاهب کلامی گوناگون در عالم اسلام، بررسی یک عقیده، نیازمند بررسی دیدگاه‌های متکلمان مذاهب مختلف درباره آن موضوع است. یکی از موضوعات کلامی «مقام خلیفه‌اللهی انسان» است که دارای ابعاد و مسائل گوناگونی می‌باشد و در انسان‌شناسی بسیار اهمیت دارد. ما در این مقاله در پی دستیابی به نظر فخر رازی متکلم بزرگ دنیای اسلام در این باره هستیم. فخر رازی فیلسوف، متکلم، فقیه، مفسر و دانشمند بزرگ اسلامی است که تبیین جایگاه علمی او نوشته‌ای جدا می‌طلبد. این عالم سنی مذهب که در فروع دین پیرو شافعی و در اصول دین اشعری است (حلبی، ۱۳۷۶، ص ۲۶۷)، از پُر آثارترین دانشمندان اسلامی است و در زمینه قرآن، سه اثر از وی بر جای مانده است که تفسیر کبیر او مُلقَّب به «مفاتیح الغیب» از مهم‌ترین آنان است.

اگر چه دستیابی به نظر نهایی و کامل یک شخصیت علمی، پیرامون موضوعی خاص، تحقیق و کنکاش در تمام آثار وی را می‌طلبد، اما از آنجا که آثار این دانشمند اسلامی فراوان بوده و گاهی زاویه‌هایی میان عقاید وی در آثار گوناگونش دیده می‌شود و خود تفسیر کبیر نیز از حجم بالایی برخوردار است، ما در این نوشتار، محور بررسی خویش را بر تفسیر مفاتیح الغیب ایشان گذاشته و از پی‌گیری نظر او در دیگر نوشته‌هایش به جز مواردی معدود خود داری می‌کنیم.

## ۲- مسأله تحقیق

شاید در نگاه اول، تحقیق حاضر، موضوع محور به نظر برسد اما واقعیت این است که این پژوهش، مسأله محور بوده و مسائل زیادی را که همه از موضوع کلی «مقام خلیفه‌اللهی انسان» استخراج می‌شوند در بر می‌گیرد که برخی از آنها عبارتند از:

معنا و مراد از خلیفه‌اللهی انسان چیست؟ با توجه به معانی گوناگون برای خلیفه (به اعتبار غیبت مستخلف عنه، عدم توان او، مرگ او و یا به خاطر شرافت بخشیدن به مستخلف) ۱ فخر

۱ الخِلاَفَةُ النَّبَايَةُ عن الغير إما لغيبه المنوب عنه، و إما لموته، و إما لعجزه، و إما لتسريف المستخلف. الصحاح جوهري

رازی خلافت الهی توسط انسان را به کدام اعتبار می‌داند؟ آیا مقام خلافت الهی به برخی انسانها می‌رسد و یا همه آدمیان می‌توانند به این مقام نائل شوند؟ آیا این مقام برای انسان، بالقوه است یا بالفعل؟ ملاک انتخاب خدای حکیم در اعطا کردن مقام خلافت الهی به یک انسان چیست؟ آیا معنای جعل خلیفه توسط خداوند، تکوینی است و یا اعتباری؟ ارتباط خلیفه الهی انسان با اشرف مخلوقات بودن او چگونه است؟ و ...

اینها سئوالاتی است که در این مقاله به دنبال کشف پاسخ آنها از نظر فخر رازی در تفسیر کبیرش هستیم.

### ۳- معنای لغوی و اصطلاحی «خلیفه»

خلیفه از ریشه «خ ل ف» و از مصدر خلافت می‌باشد برخی مفسران گفته‌اند حرف «تا» در کلمه خلیفه نشانگر مبالغه است. (کاشانی، ۱۳۳۶ ش، ج ۱، ص ۲۱۹)

دانشمندان واژه شناسی سه معنا برای اصل این ریشه (خلف) بیان کرده‌اند: اولاً اینکه چیزی بعد از چیزی بیاید و در جایگاه آن قرار بگیرد. ثانیاً در معنای مخالف جلو یا پیش رو است و ثالثاً در معنای تغییر. این سه معنا از اصل واژه اخذ شده است. (مصطفوی، ۱۰۷/۳)

خلیفه که جمع آن، خُلَفَاء و خُلَاف است به معنای جانشین، قائم مقام و نایب است که سابقاً در برخی کشورها به رهبر یا مقام ارشد حکومتی یا حکمران بخش خاص، نیز خلیفه می‌گفتند. (آذرنوش، ۱۳۸۴، ۱۷۹)

دائرة المعارف الاسلامیه درباره این واژه می‌نویسد: خلیفه در صیغه مفرد و جمع در قرآن بکار رفته است که در صیغه جمع، اشاره به کسانی دارد که جانشین پدرانشان شده‌اند در نعمت و خشنودی خداوند<sup>۱</sup> (انعام/ ۱۶۵- نور/ ۵۴- نمل/ ۶۳) و در حالت مفرد به آدم اشاره دارد (بقره/ ۲۸) چه آدم را جانشین فرشتگانی بدانیم که قبل از او در زمین می‌زیسته‌اند و یا آدم را جانشین خدا

۱ تشیر الی الذین یخلفون آبائهم فی نعم الله و رضوانه.

بدانیم<sup>۱</sup>. و نیز در حالت مفرد به داوود نبی (ص/۲۵) هم اشاره دارد که خدا فرموده‌است: یا داود انا جعلناک ... (شتناوی و دیگران، بی تا، ج ۸، ص ۴۱۸)

خلیفه در معنای نائب و جانشین کاربرد فراوانی دارد و در حقیقت نیابت از غیر است در اثر غیبت منوب عنه و یا به علت مرگش و یا به جهت عاجز بودنش و یا به سبب شرافت بخشیدن به نایب. (راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، ص ۲۹۴) آقای قرشی در کتاب قاموس قرآن می نویسد علت اینکه خداوند اولیائش را در زمین خلیفه کرده‌است به خاطر شرافت اولیاء است مثل «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ (انعام / ۱۶۵)» (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۸۶)

می توان گفت نظر صاحب قاموس به معنای اصطلاحی خلیفه بر می گردد و اشاره به علت خلافت دارد. یعنی کسی که جانشین یا نایب از شخصی است، علت آن در غایب بودن، فوت کردن یا عاجز بودن آن فرد است و برای همین کسی را به عنوان خلیفه انتخاب می کند اما هیچکدام از موارد فوق در مورد جعل خلیفه توسط خداوند معنا ندارد. لذا حالت آخر یعنی شرافت بخشیدن مطرح می شود. در این حالت شخص منوب عنه هیچ عجز و غیبت و .... ندارد اما دارای مقام بالا و والایی است و برای شرافت دادن به دیگری او را خلیفه خویش می گرداند تا به او جایگاه و اعتبار خاصی ببخشد و خداوند اگر انسانها را به مقام خلیفه‌اللهی رسانده‌است بخاطر شرافت بخشیدن به مقام انسانها بوده‌است.

علامه طباطبایی نیز در معنای خلیفه آورده‌است: واژه خلیفه در قرآن به معنای جانشین خداوند بر روی زمین آمده‌است و این خلافت تمام نمی شود جز اینکه خلیفه در همه شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر، حاکی از مستخلف باشد. (طباطبایی، ج ۱، ص ۱۱۵ و ج ۱۷، ص ۱۹۵)

برخی مفسران دیگر نیز درباره مفهوم خلافت بحث کرده‌اند (ابن عاشور، ۱۴۲۰ ه.ق، ج ۱، ص ۳۸۵ و میبیدی، ۱۳۷۱ ه.ش. ج ۱، ص ۱۳۲) که به دلیل اختصار از طرح مباحث آن‌ها صرف نظر می کنیم و در ادامه مقاله به دیدگاه فخر رازی درباره خلیفه‌اللهی انسان می پردازیم.

۱ سوا اکان خلیفه للملائکه الذین کانوا یعیشون فی الارض من قبله ام خلیفه لله.

#### ۴- معنای خلافت‌اللهی انسان

پس از روشن شدن معنای لغوی و اصطلاحی خلیفه به بررسی نظر فخر رازی درباره خلافت‌اللهی انسان می‌پردازیم.

فخر رازی در تفسیر آیه ۳۰ سوره مبارکه بقره به توضیح معنای لغوی «خلیفه» اشاره کرده و می‌نویسد: «الخلیفه من ینخلف غیره و یقوم مقامه (رازی، مفاتیح‌الغیب، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۸۸) خلیفه کسی است که جانشین دیگری شده و در مقام او قرار می‌گیرد. (قائم مقام او می‌شود).» با این معنا، روشن می‌شود که خلیفه خداوند کسی است که در مقام جانشینی حضرت حق قرار دارد و باید اوصاف الهی در او تجلی پیدا کند.

وی معتقد است خلافتی که خداوند به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ عطا کرده‌است در معنای «ولایت» است. یعنی مراد از خلیفه، قائم مقامی خداوند در ولایت و تصرف است. وی خلافت را به دلیل حکم خداوند به حضرت داوود، به ولایت معنا کرده‌است. زیرا خداوند فرموده‌است: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ».

«و گفتیم: ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن» (ص ۲۶). پس معنای خلیفه خدا از نظر فخر رازی، قائم مقام خداوند در ولایت و تصرف است. (همان، ۴۴۳)

#### ۵- مقام خلیفه‌اللهی؛ علت آفرینش انسان

فخر رازی در کتاب القضاء و القدر خلافت‌اللهی را علت خلقت انسان دانسته و با همین نظریه عصمت حضرت آدم را ثابت می‌کند. وی می‌گوید: نمی‌توانیم هبوط آدم را به زمین به دلیل خفیف شمردن و عقوبت عملش بدانیم زیرا اصولاً هدف از خلقت آدم خلیفه شدن برای خداوند در زمین بوده‌است و او در هر صورت باید به زمین هبوط می‌کرد. از طرفی اگر آدم گناهکار باشد طبق آیات دیگر قرآن باید مستحق آتش باشد زیرا قرآن فرموده‌است:

«وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ»

و آنان که از خدا و پیامبرش نافرمانی کنند، مسلماً آتش دوزخ برای آنان است و در آن جاودانه و همیشگی‌اند.

پس چاره‌ای نداریم جز آنکه آیه «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى...» را تاویل کنیم. (فخر رازی، عصمه الأنبياء، ۱۴۰۹ ق، ص ۴۱)

وی در اثر دیگری نیز بر همین مهم تاکید می‌کند که عمل آدم در خوردن میوه ممنوعه بهشت، ترک اولی یا به تعبیر خودش ترک افضل بوده‌است و در هر صورت بنا بر آیه

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

«و [یاد کن] هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: مسلماً من جانشینی در زمین قرار خواهم داد».

آدم باید به زمین هبوط می‌کرد. (فخر رازی، ۱۴۱۴ ق، ۱۸۸)

## ۶- برتری انسان بر فرشتگان

بحث دیگری که مرتبط با این بحث است، پاسخ به این سوال است که ملائکه افضل هستند یا انسان‌ها؟ به عبارت دیگر، یکی از نتایجی که از مقام خلیفه‌اللهی انسان گرفته می‌شود، اشرف مخلوقات بودن او و بالاتر از فرشتگان بودن اوست. فخر رازی نیز چون بسیاری دیگر، یکی از دلایل اشرف بودن نوع انسان بر ملائکه را خلیفه‌ی خدا بودن حضرت آدم می‌داند.

او در جلد دوم تفسیرش در بیان ادله‌ی کسانی که قائل به فضیلت انبیاء بر ملائکه هستند به چند محور اساسی اشاره می‌کند:

محور اول اینکه این فضیلت از دستور سجده ملائکه بر آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ فهمیده می‌شود. او معتقد است آدم در این قضیه نقش قبله را نداشته است بلکه «کانت السجده فی الحقیقه له» پس چون

سجود نهایت تواضع است و عقلاً تواضع اشرف بر آدون قبیح است، چنین نتیجه گرفته می‌شود که آدم علیه السلام اشرف از ملائکه بوده است که خداوند متعال دستور به سجده ملائکه بر او داده‌است. ابوحنیفه در این‌باره گفته است کمترین کسی که فهم دین داشته باشد «اقل الناس بضاعه فی الفقه» می‌داند که این مسأله دلالت بر افضلیت آدم بر ملائکه دارد. (رازی، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰ق، ۲/ ۴۴۳) وی در یکی دیگر از آثارش نیز، با اشاره به قبیح بودن تکلیف اشرف به تواضع در برابر آدون، دستور سجده را دلیل شرافت آدم بر همه خلق تبیین می‌کند. (همان، المطالب العالیه من العلم الالهی، ج ۷، ص ۴۰۶)

محور دوم در فضیلت انبیاء بر ملائکه، این است که خداوند آدم علیه السلام را خلیفه خویش قرار داد و «المراد منه خلافة الولاية» و مراد از آن خلافت ولایت است زیرا فرمود: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص ۲۶) معلوم است که بالاترین منصبها نزد پادشاه، قائم مقام او در ولایت و تصرف است و این مقام خلافت است. پس این مسأله دلالت دارد بر این که آدم علیه السلام اشرف خلایق بوده‌است. (همان، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۴۴۳) وی در جای دیگری نیز همین استدلال را آورده و می‌گوید خلیفه سلطان از همه قوم اعظم و اشرف است پس خلیفه خداوند نیز باید شریف‌ترین خلق او باشد. (همان، المطالب العالیه من العلم الالهی، ج ۷، ص ۴۰۶)

تا اینجا فخر رازی مقام خلافت و ولایت را برای حضرت آدم علیه السلام اثبات می‌کند و از آن افضلیت پیامبران بر ملائکه را نتیجه می‌گیرد اما سپس بحث آیاتی را در تأیید مقام خلافت و قائم مقامی حضرت آدم مطرح می‌کند که آیات عام است و عموم انسان‌ها را مورد خطاب قرار داده‌است. وی در تأیید سخنش مبنی بر قائم مقامی حضرت آدم علیه السلام در ولایت و تصرف به آیات زیر اشاره می‌کند:

سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ (حج/ ۶۵)

«خدا آنچه را در زمین است را برای شما رام و مسخر کرده‌است»

– خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً (بقره/۲۹)

«اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید»

این آیات مسخر شدن آنچه در زمین است را برای نوع انسان مطرح کرده است و این تسخیر فقط برای حضرت آدم عليه السلام یا انبیاء مطرح نشده است. پس می‌توان نتیجه گرفت فخر خلافت الهی را برای تمام انسان‌ها متصور است و عالم در تسخیر آنان است یعنی اینکه تمام انسان‌ها و نوع بشر خلیفه خدا بر زمین است.

فخر رازی با ذکر آیات فوق نتیجه می‌گیرد که آدم با منصب خلافت به بالاترین درجات رسید پس دنیا خلق شد به عنوان بهره‌ای برای بقای او «متعۀ لبقائه» و آخرت مملکتی برای جزای او و شیاطین به خاطر تکبر در برابر او لعن شدند و جن رعیت او و فرشتگان در طاعت و سجده او و خدمتکاران او و ذریه‌اش شدند. (رازی، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۴۴۳)

محور سومی که در دلیل افضلیت انبیاء بر ملائکه مطرح می‌کند اعلم بودن حضرت آدم عليه السلام بر فرشتگان است که این اعلمیت موجب افضلیت شده و این آیه قرآن بر این مسأله اشاره دارد:

«يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ...» (بقره/۳۳)

«[خدا] فرمود: ای آدم! فرشتگان را از نام‌های آنان خبر ده. پس هنگامی که نام‌هایشان را به فرشتگان خبر داد [خدا] فرمود: آیا به شما نگفتم که ...» در حالی که فرشتگان تصریح به نادانی کرده و گفتند:

«قالوا: سُبْحَانَكَ. لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا. إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (بقره/۳۲)

«گفتند: تو از هر عیب و نقصی منزهی، ما را دانشی جز آنچه خودت به ما آموخته‌ای نیست، یقیناً تویی که بسیار دانا و حکیمی»



پس این دلالت بر برتری علمی آدم بر ملائکه دارد. «فدل علی أنه کان عالماً بما لم یکنوا عالمین» از طرفی نیز خداوند متعال در قرآن کریم فرموده‌است:

«هَلْ یَسْتَوِی الذِّینَ یَعْلَمُونَ وَ الذِّینَ لَا یَعْلَمُونَ» (زمر/۹)

«آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی‌بهره از معرفت و دانش‌اند، یکسانند؟» پس آدم بر ملائکه اشرف و افضل است. (همان، المطالب العالیه من العلم الالهی، ج، ص ۴۰۶)

لازم به ذکر است فخر رازی در کتاب المطالب العالیه من العلم الالهی یکی دیگر از دلایل اشرف بودن انسان بر ملائکه را سخت تر بودن عبادت او می‌داند. وی خلائق را به سه گروه تقسیم کرده و می‌نویسد: «إِنَّه تَعَالَى خَلَقَ لِلْمَلَائِكَةِ عَقُولًا بَلَا شَهْوَةَ، وَ لِلْبَهَائِمِ وَ السَّبَاعِ شَهْوَاتٍ بَلَا عَقْلَ، وَ خَلَقَ لِلْأَدَمِيِّ الْعَقْلَ وَ الشَهْوَةَ مَعًا»: خداوند بلندمرتبه فرشتگان را دارای عقل ولی بدون شهوت آفرید و از طرفی چهارپایان و درندگان را دارای شهوت و بدون عقل خلق کرد ولی آدمی را دارای شهوت و عقل به طور توأمان قرار داد. لذا اگر آدمی به شهوت رانی روی آورد از بهائم نیز کم‌رتبه تر می‌شود همانطور که خداوند فرموده‌است:

«أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»

«آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند؛ اینانند که بی‌خبر و غافل [از معارف و آیات خدای] اند» ولی اگر انسان به سوی عقل و طاعت میل کند، واجب است که از فرشتگان بالاتر محسوب شود. (رازی، المطالب العالیه من العلم الالهی، ۴۰۷/۷)

#### ۷- معنای خلافت الیهی داوود علیه السلام

فخر رازی در تفسیر آیه «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» درباره خلیفه بودن داوود علیه السلام دو نظر را بیان می‌دارد:

۱- یعنی ما تو را به عنوان جانشینی برای انبیاء قبلی تو قرار دادیم تا مردم را بسوی خدا دعوت کنی. و در سیاست مردم این است که خلیفه یک انسان کسی است که جانشینی او را می‌کند و

جای او را می‌گیرد و این برای کسی گفته می‌شود که غیبت بر او صحیح باشد در حالی که بر خداوند محال است.

۲- یعنی ما تورا مالک بر مردم قرار دادیم و نافذ الحکم در میان ایشان قرار دادیم پس به این تأویل خلیفه نامیده می‌شوی. و از همین باب است که می‌گویند «خلفاء الله فی ارضه» و حاصل این معنی آن است که خلیفه یک انسان کسی است که در بین رعیت او نافذ الحکم باشد و حقیقت (معنای حقیقی) خلافت درباره خداوند ممتنع است. حال که حقیقت و معنای حقیقی ممتنع گردید از لفظ معنای «نافذ حکم» استفاده می‌شود. وی از ادامه آیه که می‌فرماید: «فَاَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» چنین برداشت می‌کند که چاره‌ای از داشتن حاکم در میان مردم نیست. پس تو آن حاکم باش و از هوای نفس خویش پیروی نکن که تو را از راه خداوند گمراه خواهد ساخت. (همان، مفاتیح الغیب، ۴۲۰، ج ۱، ص ۲۶، ۳۸۶)

تا اینجا معنای خلافت و خلیفه در قرآن از نظر فخر رازی روشن گردید، در ادامه به این مسئله که آیا فخر رازی این مقام را در معنای ولایت و یا نافذ حکم، فقط برای حضرت آدم و انبیاء متصور می‌داند یا اینکه قائل است نوع انسان و بلکه تک تک انسان‌ها می‌توانند به این مقام دستیابی داشته باشند؟

#### ۸- مصداق خلیفه خدا از نظر فخر رازی

فخر رازی در تفسیر آیه ۳۰ سوره مبارکه بقره «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» با تکیه بر روایات مورد وثوق خویش و نظرات علما و مفسران، مراد از خلیفه را مورد بررسی قرار می‌دهد و در تلاش به پاسخ این سؤال است که، مراد از خلیفه کیست؟ نظر اول مطرح شده این است که مراد حضرت آدم عليه السلام است و منظور از آنان که بر زمین فساد می‌کنند، ذریه و فرزندان او هستند (نه خود او). نظر دوم چنین است که مراد از خلیفه، فرزندان آدم عليه السلام است.

قائلان به نظر اول که مراد از خلیفه را آدم عليه السلام می‌دانند نیز دو گروه هستند. گروه اول آدم را خلیفه خدا نمی‌دانند بلکه معتقدند قبل از حضور آدم عليه السلام روی کره خاکی، جنینی بر زمین ساکن

بوده‌اند که آن‌ها اهل فساد و خونریزی بوده‌اند و خداوند به کمک شیطان که با گروهی از ملائکه همراه بود آنان را از بین برد و از زمین اخراج کرد و سؤال فرشتگان نیز بر پایه همین مسأله بوده- است. (رازی، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۸۸) طبق این نظریه آدم خلیفه و جانشین ساکنان قبلی زمین است و مراد از آیه خلافة‌اللہی او نیست.

گروه دوم آدم علیه السلام را جانشین و خلیفه خداوند بر زمین می‌دانند.

اما آنانکه معتقدند مراد از خلیفه، فرزندان آدم است علت آن را چنین می‌دانند که چون بعضی از آنها جانشین بعضی دیگر می‌شوند لذا واژه خلیفه بر آنان اطلاق شده‌است و از این آیه برای سخنشان مدد گرفته‌اند که «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ (انعام/۱۶۵)» و خلیفه واژه‌ای است که هم برای فرد و هم برای جمع به کار می‌رود همانطور که برای مذکر و مؤنث نیز یکسان کاربرد دارد.

فخر رازی در زمره گروه دوم است و معتقد است که آدم خلیفه خداوند است و این را از آیات قرآن برداشت می‌کند ولی او این خلافت‌اللہی را منحصر در آدم یا دیگر انبیا نمی‌داند و نوع انسان را خلیفه خداوند بر زمین می‌داند.

#### ۹- نوع انسان؛ جانشین خداوند بر زمین

به نظر می‌رسد فخر رازی مقام خلیفه‌اللہی را مرتبط با نوع انسان دانسته و آن را جایگاه بالقوه- ای می‌داند که انسان‌ها همه می‌توانند به آن مقام تشریف پیدا کنند. البته حضرت آدم، حضرت داوود و دیگر انبیا و اولیاء الهی بواسطه آلوده نشدن به شهوات و غضبها و آلودگیهای دنیا و حفظ فطرت پاک الهی در خویش، این مقام خلافت را دارا بوده‌اند ولی چنین نیست که دیگران خلیفه خدا بر زمین نباشند بلکه خداوند همه مردم را به همین منظور آفریده‌است تا در زمین قائم مقام او باشند و صفات او را در زمین متجلی کنند ولی برخی با آلوده شدن به زشتی‌ها خود را از این مقام جدا می‌کنند و برخی با انجام اعمال صالح و کسب صفات حمیده خود را به این مقام نزدیک می‌کنند. یکی از ادله‌ای که بر این مدعا میتوان اقامه کرد، ویژگی‌هایی است که فخر برای خلیفه

شدن لازم می‌داند و آنها را دلیل خلیفه خدا شدن ذکر می‌کند مانند عقل و علم و بعد ملکوتی یا معنوی. پرواضح است که این مولفه‌ها منحصر در انبیای الهی نیست و همه انسان‌ها می‌توانند آنها را در وجود خویش بارور ساخته و به مقام خلیفه‌اللهی برسند.

بدیهی است عقل یا بُعد ملکوتی و معنوی اختصاص به تمام انسان‌ها دارد و تک تک آدمیان دارای چنین بعد قوه‌هایی هستند. لذا از این بحث می‌توان نتیجه گرفت که تمام انسان‌ها شایستگی مقام خلیفه‌اللهی را دارند. اما برخی چون انبیاء و اولیاء این قوا چون عقل و کسب علم و بُعد روحانی را در خویش حفظ می‌کنند و برخی آنها را از بین برده و یا به حالت تعلیق در می‌آورند که مسلماً چنین افرادی خود را از شایستگی مقام خلافت‌اللهی محروم می‌کنند.

پس، از نظر فخر، عقل، علم و بُعد روحانی، ۳ مؤلفه مهم کسب مقام خلیفه‌اللهی هستند که هر سه اینها در فطرت انسان‌ها وجود دارد و لذا تمام انسان‌ها خلیفه خدا در زمین هستند مگر آن که خود از عقل و علم و بعد ملکوتی خویش فاصله بگیرند و خود را از قائم مقامی خدا خلع کنند.

لازم به ذکر است در پاسخ به این سوال که آیا فخر مقام خلیفه‌اللهی را برای همه انسان‌ها میداند یا نه باید گفت فخر رازی مقام خلافت‌اللهی را برابر با پاکی و عصمت از گناه (حداقل کبائر) دانسته و در نتیجه نمی‌تواند بگوید همه مردم خلیفه خدا هستند زیرا بسیاری از مردم اهل گناهند. بلکه همانطور که قبلاً ذکر شد او معتقد است که همه می‌توانند خود را به این مقام برسانند و در نیل به این مقام، تفاوتی بین آدمیان نیست. به عبارت دیگر مقام خلافت‌الهی بالقوه در همه آدمیان موجود است و فقط پاکان از گناه هستند که آن را به حالت بالفعل درآورده و به مقام خلیفه خدا بودن نائل شده‌اند.

این مهم از ادله او بر عصمت حضرت داوود از گناهانی که به ایشان تهمت زده شده‌است، استنباط میشود. میدانیم که در برخی نقل‌های تاریخی و اسرائیلیات به داوود نبی تهمت قتل و زنا زده شده‌است. فخر ضمن ارائه دلایل زیادی از جمله اولوالعزم بودن داوود و دستور قرآن به رسول خدا در مورد پیروی از انبیای اولوالعزم، به مقام خلیفه‌اللهی داوود اشاره کرده و با ذکر آیه انا جعلناک خلیفه فی الارض (ص/۲۶) آن را از اعظم مدایح قرآن دانسته و استبعاد میکند که کسی

مرتکب گناه کبیره باشد و چنین مورد مدح خدا قرار گیرد. (رازی، عصمه الأنبياء، ۱۴۰۹ ق، ص ۹۹)

فخر در کتاب النفس و الروح و شرح قواهما و در مقام بیان لزوم دارا بودن صفت علم برای خلیفه خدا، پس از ذکر آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰) که ظاهرش درباره حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ است، چنین می‌نویسد: «و لن يكون الإنسان خليفة إلا إذا علم ما يجري في العالم، ثم يمكنه أن يتصرف في تلك الأحوال بالنفس و الاثبات، فذلك الشيء المحكوم عليه بأنه خليفة الله في أرضه، لا بد ... فثبت أن ذلك الشيء المحكوم عليه بأنه هو الخليفة، يجب أن يكون عالما بأحوال عالم الاجسام متصرفا فيها، و يجب أن يكون هو بعينه عالم الغيوب و أسرار الملكوت، فالإنسان جوهر واحد موصوف بجميع هذه الصفات و مجموع البدن ليس كذلك» همانطور که می‌بینیم وی بحث "انسان" را مطرح می‌کند و عالم بودن به آنچه در عالم می‌گذرد و نیز آگاهی به علم غیب و اسرار ملکوت را از لوازم خلیفه‌اللهی بودن او می‌داند. (رازی، النفس و الروح و شرح قواهما، ۱۴۰۶ ق، ص ۵۰)

دلیل دیگری که می‌توان اقامه کرد و طبق آن مدعی شد که فخر، مقام خلیفه‌اللهی را خاص انبیاء نمی‌داند، بلکه هر کس می‌تواند با انجام اعمال صالحه خود را به آن مقام (که در فطرت او وجود داشته باشد) برساند، حدیثی است که او از قول نبی اکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جلد دوم تفسیرش نقل کرده‌است. در آن حدیث رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَلِيفَةُ كِتَابِهِ، یعنی کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند، جانشین خداوند در زمین و جانشین رسول خدا و جانشین کتاب خدا است» او سپس چنین بیان می‌دارد که مصداق امر به معروف و ناهی از منکر، علماء هستند زیرا آنانند که می‌گویند این حرام است از آن پرهیزید و این حلال است آن را اخذ کنید. (همان، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰ ق، ج ۲، ص ۴۰۹)

پس طبق این نظر، علماء که امران به معروف و ناهیان از منکر هستند، خلفای الهی در زمین هستند و غیر اهل علم (جاهلان) شایسته کسب این رتبه نیستند.

## ۱۰- مهم‌ترین و یژگی‌های انسان برای کسب مقام خلیفه‌اللهی

### ۱۰-۱- عقل

فخر رازی از آیه ۳۰ سوره مبارکه بقره

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

«و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من می‌خواهم در زمین جانشینی بیافرینم گفتند: در آنجا مخلوقی پدید می‌آوری که تباهی کنند و خون‌ها بریزند؟ با اینکه ما تو را به پاکی می‌ستائیم و تقدیس می‌گوییم؟ گفت من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

چنین برداشت می‌کند که چون خداوند ملائکه را با خیر ساخت که خلیفه‌اش را در زمین قرار خواهد داد، فرشتگان سؤال کردند که آیا کسی را بر زمین قرار می‌دهی (به عنوان خلیفه) که در آن فساد کند و مراد از عبارت فوق در آیه این است که این انسان‌ها به قضاء شهوات مشغول می‌شوند و از عبارت «یسفک الدماء» نیز معلوم می‌شود که مراد جنبه غضب انسانی است که موجب خونریزی‌ها می‌گردد.

فخر در این جا به دنبال تبیین عبارت پایانی آیه است یعنی جوابی که خداوند به ملائکه فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» این پاسخ خداوند روشن نیست و شرح آن لازم است زیرا سؤال ملائکه سؤالی به جا بود. آیا کسانی که پیروی از شهوت و غضب خویش می‌نمایند می‌توانند خلیفه خداوند بر زمین باشند؟ (رازی، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰ق، ج ۲۶، ص ۴۰۷)

به گفته فخر رازی بر مبنای یک تقسیم بندی عقلی مخلوقات خداوند بر ۴ قسم تقسیم می‌شوند:

۱- آنان که دارای عقل و حکمت بوده و نفس و شهوت ندارند و آنان ملائکه هستند.

۲- آن مخلوقاتی که دارای نفس و شهوت هستند ولی از علم و حکمت بی بهره‌اند و آنان بهائم و حیوانات هستند.

۳- گروهی که نه عقل و حکمت دارند و نه نفس و شهوت و آن جمادات هستند.

۴- آخرین قسم شامل مخلوقاتی است که هم نفس و شهوت دارند و هم عقل و علم و حکمت و آن «انسان‌ها» هستند. فخر رازی در تبیین پاسخ خداوند به فرشتگان «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» می‌گوید مقصود از خلقت انسان و خلیفه قرار دادن او، ظهور جهل و تقلید و تکبر و تمرد نیست زیرا اینها صفات بهائم است بلکه منظور از این خلافت، ظهور علم و حکمت و طاعت در انسان است. آنچه انسان را جایگاهی ویژه و شایسته خلافت الهی می‌دهد، این است که اگر شهوت او را دعوت به فساد می‌کند و غضب او را به سوی خونریزی می‌برد، اما «عقل» او را به سوی معرفت و محبت و طاعت و خدمت سوق می‌دهد و این همان چیزی است که خداوند می‌دانست و فرشتگان از آن بی خبر بودند. (رازی، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰ق، ج ۲۶، ص ۴۰۸)

پس می‌توان گفت فخر رازی مهم‌ترین ویژگی انسان را در کسب جایگاه خلیفه الهی «عاقل» بودن او می‌داند. وی معتقد است اگر اثبات شود که داشتن عقل محتوای اصلی پاسخ خداوند به ملائکه است پس بر انسان واجب است که در تحصیل صفات مشتق شده از عقل کوشش نماید و از صفاتی که خاص بهائم ایت دوری گزیند.

فخر رازی در پاسخ کسانی که مخاصمه فرشتگان با باری تعالی را کفر می‌دانند می‌گوید ما یقین داریم که این سؤال و جواب صورت گرفته است و این شبیه به مخاصمه و مناظره است و هدف از بیان آن تشویق انسان به کسب اخلاص در طاعت و احتراز از جهل و تقلید است. (همان)

## ۱۰-۲- علم

در یک مقایسه کلی بین انسان و سایر موجودات باید گفت که نوع انسان در مقابل انواع دیگر مخلوقات الهی، ممتاز به صفت «علم» است و طبق نظر فخر رازی، همین باعث جانشینی او برای خداوند شده‌است.

فخر ضمن پرده برداری از مراد آیه «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» من چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید (بقره/۳۰)، پاسخ خداوند به فرشتگان را در عالم بودن حضرت آدم مطرح می‌کند؛ یعنی معتقد است خداوند در جواب فرشتگان به عالم بودن آدم ﷺ اشاره کرده و به صفات انسانی دیگر او اشاره نفرموده است. به عبارت دیگر او معتقد است خداوند فضیلت آدم را در علم او مطرح فرمود و همین دلیل سجده ملائکه بر او گردید. (همان، ج ۲، ص ۴۱۷)

فخر رازی علم را از لوازم جدی مقام خلافت‌اللهی دانسته و در یکی دیگر از آثارش می‌نویسد: انسان نمی‌تواند خلیفه خداوند باشد مگر آنکه بداند در عالم چه می‌گذرد و حتی بتواند در عالم تکوین در حالت نفی و اثباتی تصرف داشته باشد. چنین شیء‌ای به ناچار محکوم به خلیفه خدا شدن در زمین است. حتی فخر معتقد است انسان بواسطه خلیفه‌الله بودنش باید به غیب و اسرار ملکوت نیز آگاه باشد. (همان، النفس و الروح و شرح قواهما، ص ۴۹ و ۵۰)

#### ۱۰-۳- بعد ملکوتی و معنوی

فخر رازی یکی از دلایل شایستگی انسان برای مقام خلافت‌اللهی را داشتن بُعد ملکوتی و معنوی می‌داند. وی انسان را ترکیبی از روح و جسم، نفس و بدن و... دانسته و با اشاره به آیاتی چون «اذ قال ربک للملائکه انی خالق بشر من طین» به یاد آور آن زمان را که پروردگارت به ملائکه گفت من بشری از گل خواهم آفرید (ص/۷۱). و نیز «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ»

و [یاد کن] هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت من بشری را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید (حجر/۲۸)

بُعد مادی انسان را شرح می‌دهد.



او معتقد است خداوند در این آیه نیز به بُعد ملکوتی انسان اشاره فرموده است: « فاذا سویته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين / متوجه باشید که چون از اسکلتش بپرداختم و از روح خود در او بدمیدم همگی برایش به سجده بیفتید. (حجر/۲۹)»

طبق نظر فخر رازی این بعد معنوی یا ملکوتی است که شایستگی خلافت‌اللهی را به انسان می‌دهد. (رازی، مفاتیح‌الغیب، ۱۴۲۰ق، ج ۲۶، ص ۴۱۰)

در مسیر دست یافتن به پاسخ این سؤال که «مقام خلیفه‌اللهی از نظر فخر رازی، شامل تمام انسان‌ها می‌شود و یا فقط خاص عدۀ محدودی از اولیاء و انبیاء است؟» ناگزیر هستیم که مراد و مصداق خلیفه در آیه « إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیْفَةً » را نیز از نظر ایشان بررسی کنیم تا قدمی بسوی جواب این سؤال برداشته باشیم.

#### ۱۱- نتیجه

معنای خلیفه‌اللهی انسان از نظر فخر رازی ولایت و قدرت تصرف تکوینی و تشریعی است که از طرف خداوند به برخی بندگان عطا می‌شود. اعطای این مقام شرافتی خاص می‌دهد لذا انسان اشرف مخلوقات محسوب می‌گردد. از نوشته‌های فخر در تفسیر کبیر و نیز در برخی آثار دیگرش چنین برمی‌آید که او معتقد است مقام خلافت‌اللهی بالقوه در تمام انسان‌ها موجود است ولی فقط پاکان از گناه و عصیان هستند که این مقام را بطور بالفعل دارا می‌باشند. ملاک انتخاب خدای حکیم در اعطا کردن مقام خلافت‌اللهی به انسان نیز در علم و عقل و بعد ملکوتی او خلاصه می‌شود.

## منابع

### قرآن مجید

ابن عاشور، محمدطاهر، تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، ۳۰ جلد، مؤسسه تاریخ العربی -

لبنان - بیروت، چاپ: ۱، ۱۴۲۰ ه.ق.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ق.

آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی- فارسی هانس ور، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴ ش.

حلبی، علی اصغر، تاریخ علم کلام در ایران و جهان، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۶ ش.

رازی، فخرالدین ابوعبدالله محمد بن عمر، القضاء و القدر، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۱۴ ق.

-----، المطالب العالیة من العلم الإلهی، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ق.

-----، النفس و الروح و شرح قواهما، تهران: چاپ افست، ۱۴۰۶ ق.

-----، عصمة الأنبياء، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۹ ق.

-----، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.

الشتنناوی احمد و زکی خورشید ابراهیم و یونس عبدالحمید، دائره المعارف الاسلامیة، بی تا، بی جا  
طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم،

۱۴۱۷ ق.

قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ ش.

کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی ۱۳۳۶ ش.

مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۰ ش.

میبدی، احمد بن محمد، کشف الاسرار و عدة الأبرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، ۱۰ جلد، امیر

کبیر - ایران - تهران، چاپ: ۵، ۱۳۷۱ ه.ش.

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی